

آموزش در خانه، بدیل مدرسه

● دکتر محمد عطاران
● عکس: اعظم لاریجانی

اشاره

سال گذشته در بحث مدارس مجازی در نشریه «رشد مدرسه فردا»، به رویکرد «آموزش در خانه» به عنوان یکی از دلایل رشد مدارس مجازی اشاره کردیم. در شماره حاضر به این موضوع که پیشرفت فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات نیز موجب رشد آموزش در خانه شده است می‌پردازیم و به‌عنوان نظام بدیل مدرسه، خاستگاه و پیامدهای فردی و اجتماعی آن را بررسی می‌کنیم.

مقدمه

در اغلب کشورها تصویر آموزش عمومی در جایی به جز مدرسه ممکن نیست. قابل تصور نیست ولی در برخی کشورها در عین اجباری بودن آموزش عمومی، به دلایل متفاوت آموزش غیرمدرسه‌ای کودکان پذیرفته شده است. در آمریکا از دهه ۱۹۷۰ بحث آموزش کودکان در خانه به دلایل گوناگون مطرح شد و پس از دو دهه به‌عنوان نظام آموزشی بدیل نظام رسمی آموزشی و مدرسه‌ای پذیرفته شد.

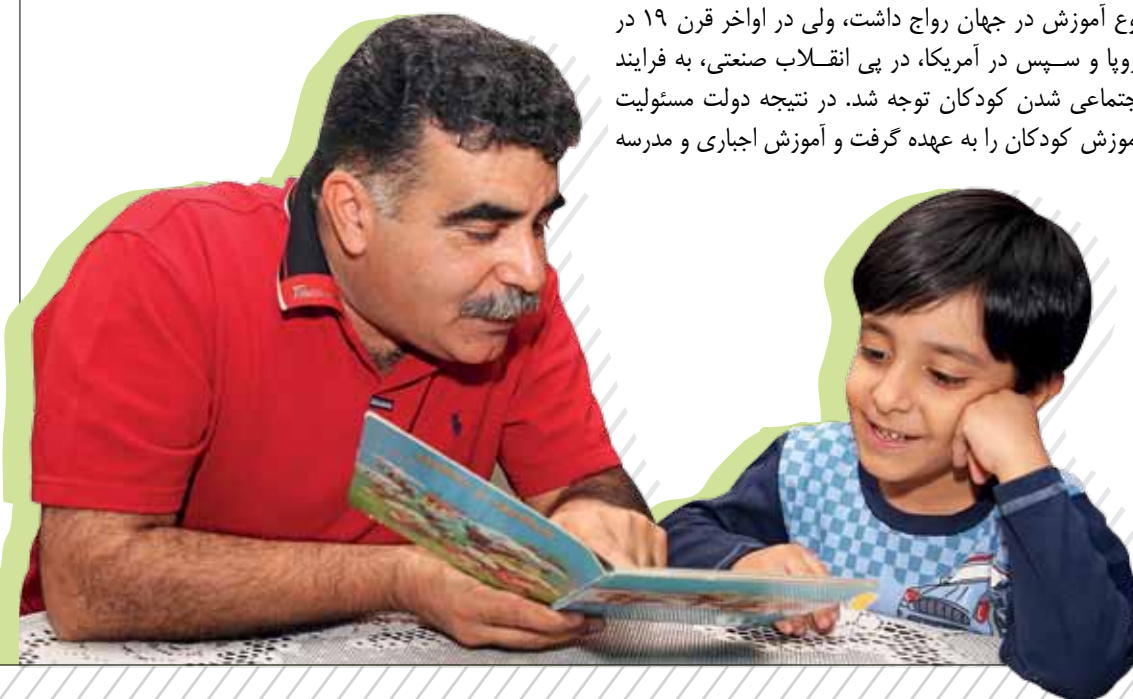
آموزش در خانه، به آموزش کودکان در خانه گفته می‌شود. این نوع آموزش توسط والدین، معلم خصوصی یا معلم سرخانه انجام می‌شود. تا پیش از انقلاب صنعتی این نوع آموزش در جهان رواج داشت، ولی در اواخر قرن ۱۹ در اروپا و سپس در آمریکا، در پی انقلاب صنعتی، به فرایند اجتماعی شدن کودکان توجه شد. در نتیجه دولت مسئولیت آموزش کودکان را به عهده گرفت و آموزش اجباری و مدرسه

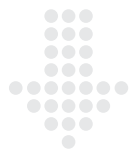
رواج یافت.

مدرسه در مفهوم مدرن با ویژگی‌های زمان مشخص، دروس معین و انضباط خاص، پدیده‌ای مدرن و محصول انقلاب صنعتی است.

برخی معتقدند که مدرسه به دوران مدرن تعلق دارد و در دوران پست‌مدرن باید به گونه‌ای دیگر باشد. با انقلاب فناوری، مواد آموزشی بیشتر در دسترس قرار گرفته‌اند و سهم افراد در تولید دانش فزونی یافته است. افراد می‌توانند سهم بیشتری در تولید دانش داشته باشند؛ چون ابزار آن را دارند. از سویی، توافق درباره حقایق در عصر پست‌مدرن کاهش یافته است. مدرسه دیگر نمی‌تواند بر عقیده‌ای که خود درست می‌داند، پای بفشرد و اصرار در انتقال آن به کودکانی داشته باشد که در عصر پست‌مدرن با عقاید گوناگون و متفاوت زندگی می‌کنند. در عین حال، مدارس در مهیا کردن کودکان برای زندگی در عصر جدید ناتوان‌اند. اقتدار دولت در تحمیل اراده خود به شهروندان، به‌خصوص در حوزه تعلیم و تربیت کاهش یافته است. امکان کارکردن از راه دور فراهم آمده است و مسائلی دیگر که ضرورت بازبینی نقش مدرسه در تربیت کودکان را آشکار می‌سازند.

«آموزش در خانه» که پدیده‌ای پیشامدرن محسوب می‌شد،





اینک در شکلی جدید، رقیب مدرسه همچون پدیده‌ای مدرن شده است. این نوع آموزش، بدیل مدارس دولتی و خصوصی محسوب می‌شود. والدینی که از «آموزش در خانه» حمایت می‌کنند، دلایل خود را به اشکال مختلف بیان می‌کنند؛ از جمله علاقه به اینکه فرزندشان در آزمون‌های سراسری نتایج بهتری کسب کند، نازرسندی از مدارس دولتی و خصوصی، علاقه‌مندی به ترتیب اخلاقی و پرورش شخصیت فرزندانشان، سنگین بودن هزینه آموزش در مدارس خصوصی، نارضایتی از آنچه در مدارس آموزش داده می‌شود؛ دلایل مذهبی، و مانند این‌ها. همچنین، کسانی که در مناطق دورافتاده زندگی می‌کنند، اقامت موقت در خارج دارند یا می‌خواهند امکان بیشتری برای سفر داشته باشند، ترجیح می‌دهند در خانه تعلیم ببینند. برخی والدین دوست دارند قدرت انتخاب داشته باشند و نمی‌خواهند فرزندان خود را به مدرسی

بفرستند که در قالب نظام‌های متمرکز اداره می‌شوند. در این نوشته به تاریخچه «آموزش در خانه»، علل توسعه آن و تأثیر آن بر آموزش و پرورش می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: آموزش در خانه، آموزش و پرورش، والدین

تاریخچه «آموزش در خانه»

نهضت «آموزش در خانه»، نخستین بار در آمریکا پدیدار شد. البته پیش از آن نیز برخی جنبش‌های اجتماعی با نهاد مدرسه مخالفت می‌کردند؛ مانند جنبش «هیپی‌ها» که با مدرسه مخالف بود. ولی آنچه در دهه نود در آمریکا اتفاق افتاد و مخالفت‌هایی که به نهضت «آموزش در خانه» منجر شد، از جنس و ماهیت دیگری بود.

ون گالن^۲ (۱۹۸۶، به نقل از: نولز، مارلو و ماچمور^۳، ۱۹۹۲) معتقد است، والدین آمریکایی که ترجیح می‌دهند فرزندانشان در خانه آموزش ببینند و آنان را به مدرسه نفرستند، دو گروه هستند: گروهی که دلایل ایدئولوژیک دارند و گروهی که دلایل تربیتی ارائه می‌کنند.

گروه نخست چون ایدئولوژی حاکم بر مدارس را مخالف اعتقادات خود می‌بینند، با رفتن کودکانشان به مدرسه موافق نیستند. آن‌ها کودکان خود را از مدرسه به خانه می‌آورند و سعی می‌کنند برنامه رسمی را به خانه انتقال دهند. حتی ممکن است از مواد آموزشی مدرسه استفاده کنند، ولی با تأکیدی که بر ارزش‌های اعتقادی و ایدئولوژیک خود دارند. گروه دوم مدرسه را به لحاظ ساختاری معیوب می‌دانند و

معتقدند که مدارس به لحاظ تربیتی ناکارآمدند. آنان میان «مدرسه رفتن»^۴ و «تعلیم و تربیت»^۵ تفاوت قائل‌اند. مدرسه را دارای برنامه نظام‌دار، درس‌های معلم مدار و تشویق و تنبیه بیرونی می‌دانند و معتقدند که مدرسه رفتن مستلزم انگیزش خارجی دانش‌آموز است؛ در حالی که تعلیم و تربیت مستلزم رشد یادگیرنده و مسئولیت‌پذیری او در مقابل آموخته‌هاست.

از منظر تربیتی، برخی والدین با نظام کاملاً ساختار یافته مدرسه مخالف‌اند و معتقدند جایی که معلم مالک دانش است، دانش‌آموزان گیرنده‌اند و مدرسه در ساختار خود موضوعات خاص را با روش‌های معین در دوره‌های مشخص آموزش می‌دهد، خلاقیت از بین می‌رود و میل به یادگیری کاهش می‌یابد.

نولز و همکاران او (۱۹۹۲) برای نهضت آموزش در خانه در آمریکا از پنج مرحله نام می‌برند. این پنج مرحله به شرح زیرند:

«آموزش در خانه» که پدیده‌ای پیشامدرن محسوب می‌شود، اینک در شکلی جدید، رقیب مدرسه همچون پدیده‌ای مدرن شده است

۱. نازرسندی از وضعیت آموزش عمومی به دلایل سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک موجب افزایش شمار خانواده‌هایی شد که آموزش کودکان در خانه را بر آموزش در مدرسه ترجیح می‌دادند.

۲. میان خانواده‌هایی که ترجیحشان آموزش فرزندان در مدرسه بود با مدارس و مقامات رسمی آموزش و پرورش اختلاف به وجود آمد. این موضوع به‌درگیری میان ادارات آموزش و پرورش در آمریکا و اتحادیه معلمان از یک سو و والدین از سوی دیگر منجر شد. به گونه‌ای که فشار ادارات و معلمان در پاره‌ای از موارد موجب پنهان شدن خانواده‌ها از دید مسئولان آموزش و پرورش و یا مهاجرت خانواده‌ها به ایالت‌های دیگر شد. دعوای زیادی نیز علیه والدین در دادگاه‌ها اقامه شد؛ با این ادله که والدین صلاحیت لازم را برای تربیت فرزندان خود ندارند یا «آموزش در خانه» موجب به هم ریختن ارزش‌های آمریکایی و از بین رفتن وحدت ملی می‌شود.

۳. نتیجه دعوای حقوقی و مناقشات خانواده‌ها و ادارات آموزش و پرورش، غالباً به صدور رأی به نفع خانواده‌ها منجر شد. مدارس و اتحادیه‌های معلمان چون خود را بازنده دادگاه‌ها می‌دیدند و حضور در محاکم حقوقی، زمان و انرژی زیادی از آن‌ها می‌برد، به ناچار مجبور به سازش با خانواده‌ها شدند. در پاره‌ای موارد، مدارس امکانات خود مانند کتابخانه، لوازم آزمایشگاه، سایت رایانه، کلاس‌های فوق برنامه و مانند این‌ها را در اختیار خانواده‌ها قرار دادند. حتی در پاره‌ای از ایالات آمریکا، اداره آموزش و پرورش معلمانی را برای کمک به





خانواده‌ها در نظر گرفت و با آن‌ها برای برنامه‌ریزی «آموزش در خانه» همکاری کرد.

۴. در این مرحله خانواده‌هایی که به نوعی در جامعه از بابت انتخاب خود در آموزش فرزندان، طرد شده بودند، براساس علائق مشترک مانند علائق اعتقادی، مالی و اجتماعی به ایجاد شبکه میان خانواده‌ها اقدام کردند؛ به‌خصوص خانواده‌هایی که مسیحی و مذهبی بودند و به کلیسای مشترکی تعلق داشتند. به این ترتیب آموزش در خانواده تثبیت شد. البته عوامل دیگری نیز موجب تثبیت وضعیت این خانواده‌ها شد. برخی از این عوامل عبارت‌اند از:

الف) تغییر نگرش مردم و لیبرال شدن آن‌ها، به‌خصوص تغییر لحن رسانه‌ها درباره «آموزش در خانه».

ب) تداوم مشکلات مدارس دولتی و برآورده نشدن انتظارات والدین.

ج) انتشار تحقیقات دانشگاهی که باورهای رایج درباره «آموزش در خانه» را نفی می‌کرد؛ باورهایی مانند عدم امکان تربیت اجتماعی کودکان در خانه یا ضعف تحصیلی کودکان که به این نحو آموزش می‌بینند.

د) ایجاد شبکه‌های ملی، ایالتی و محلی از طریق انتشار کتاب‌ها، نشریات و سازمان‌های والدین.

ه) انتشار شمار نسبتاً زیاد کتاب درباره روش آموزش در خانه توسط والدین یا ناشران تجاری. کسانی مانند ریموند مور و جان هالت^۷ با انتشار کتاب‌های متعدد درباره آموزش در خانه، حمایت زیادی از رویکرد آموزش در خانه کردند.

و) ارائه برنامه‌های آموزش مکاتبه‌ای که سعی کردند بازار «آموزش در خانه» را در دست بگیرند.

۵. با افزایش شمار خانواده‌های معتقد به آموزش در خانه و ارتباط آن‌ها با یکدیگر، به تدریج تفاوت انگیزه‌ها و عقاید آن‌ها درباره آموزش در خانه آشکار شد.

به تدریج پدیده آموزش در خانه به سایر کشورها هم تسری یافت. کشورهایی مانند کانادا، استرالیا، ژاپن و کره جنوبی از جمله کشورهایی هستند که این پدیده در آن‌ها ملاحظه می‌شود.

آموزش در خانه: پیامدها و مسائل

تحقیقات نشان می‌دهند که آموزش در خانه تأثیری عمیق و اساسی بر سبک زندگی می‌گذارد. این تغییر در سطوح متفاوت و جنبه‌های گوناگون زندگی، اعم از جنبه‌های شغلی، ساختار

خانواده و بهداشت تأثیر می‌گذارد.

اوپرام و نوم^۸ (۲۰۰۳) معتقدند که ایراد پارهای از خانواده‌ها به نظام مدرسه‌ای، ناشی از خاطرات منفی آن‌ها از دوره کودکی است یا ناخرسندی از وضعیتی که کودکانشان به لحاظ تربیتی با آن مواجه‌اند. در ایران نیز بسیاری از کسانی که تجربه مدرسه رفتن را داشته‌اند و در عین حال در عرصه‌های علم و دانش آوازه‌ای دارند، یا خود از مدرسه و مراکز آموزش رسمی تجربه‌ای ناخوشایند دارند یا آنکه از مدرسه‌های فرزندان‌شان رضایت ندارند.

شفیعی کدکنی، از استادان بنام ادبیات ایران، در گفت‌وگویی می‌گوید: «... پدر و مادرم دلشان می‌خواست که من مجتهد بشوم. به‌همین دلیل مرا به مدرسه نفرستادند. من هم از این بابت در آغاز خیلی دلگیر بودم. چون که می‌دیدم که بچه‌های همسایه‌مان صبح‌ها کیف‌هایشان دستشان است، می‌روند مدرسه» (مصاحبه با دکتر شفیی، ۱۹۹۴).

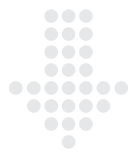
شفیعی کدکنی همچنین نهایت شادمانی خود را از نرفتن به مدرسه اظهار می‌دارد: «من از اینکه به مدرسه، یعنی به دبستان و دبیرستان نرفتم، بسیار خوش‌حالم... یک عنایت الهی بود که پدرم مرا به سیستم طلبگی کشاند... من از این بابت نه تنها دلخوری‌ای ندارم، بلکه بارها و بارها خدا را شکر کرده‌ام... الان می‌بینم که بچه‌های من در دبستان و دبیرستان واقعاً عمرشان ضایع است...» (مصاحبه با دکتر شفیی، ۱۹۹۴).

پارهای از مترجمان نامور ایرانی، توانایی خود را حاصل آموزش‌های رسمی مدرسه‌ای یا دانشگاهی نمی‌دانند. در کتاب «گفت‌وگو با مترجمان»، این مترجمان نامور، همگی به شکل‌های متفاوت بیان می‌کنند که آنچه آن‌ها را در عرصه ترجمه توانمند کرده است، حاصل آموخته‌هایشان در مدرسه و دانشگاه نیست. از آن میان کامران فانی که کارشناسی خود را در ادبیات فارسی گرفته است، می‌گوید: «برای رفتن به دنبال ادبیات نو، لزوماً نباید به دانشکده رفت» (علی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۱۶). یا عبدالله کوثری که در دانشگاه به دنبال رشته اقتصاد رفته است، اظهار می‌دارد: «فکر می‌کردم ادبیات را که خودم دارم می‌خوانم، پس بروم علمی یاد بگیرم» (همان: ۳۸).

سیدرضا حسینی، مترجم آثار برجسته از زبان ترکی و فرانسوی به فارسی، می‌گوید دلیل کتاب خواندن او یکی از کتاب‌فروشی‌های شهرش، اردبیل بوده است که از آن کتاب کرایه می‌کرده است (همان، ص ۹۶).

تحقیقات نشان می‌دهند که آموزش در خانه تأثیری عمیق و اساسی بر سبک زندگی می‌گذارد. این تغییر در سطوح متفاوت و جنبه‌های گوناگون زندگی، اعم از جنبه‌های شغلی، ساختار خانواده و بهداشت تأثیر می‌گذارد





مهدی سحابی نیز که به سه زبان مسلط است، می‌گوید: «زبان‌ها را همین‌طور عشقی یاد گرفتم یا توی زندگی» (همان: ۱۱۸).

خصلت مشترک همه این مترجمان آن است که هیچ یک در رشته‌ای که درس خوانده بودند، ادامه کار نداده‌اند. دو تن از آن‌ها رشته پزشکی را رها کرده و به‌سوی علائق خود رفته‌اند. یکی از آن‌ها ترجمه را کار اصلی و وسیله معاش خود ساخته است. آن دیگری که از دانشکده هنرهای زیبا فارغ‌التحصیل شده، رمان‌های بزرگ و دشواری را به زبان فارسی برگردانده و مترجمی حرفه اصلی او شده است. دو تن از آن‌ها در شرکت نفت کارمند بوده‌اند، ولی عشق آن‌ها ادبیات و ترجمه بوده است.

ظاهراً مدرسه‌ها و دانشگاه‌های ما از همان بدو تأسیس، با وجود خدمات فراوان به جامعه ایرانی، در تحقق و نیل به اهداف خود کاملاً موفق نبوده‌اند و بسیاری از آموخته‌های مشاهیر ایران در خارج از محیط آموزشی و در متن جامعه به دست آمده‌اند. عبدالحسین آذرنگ، در کتاب «استادان و ناستادانم»، به‌گونه‌ای شگرف آموخته‌های خود را عمدتاً مرهون محیط‌های غیررسمی و به جز مدرسه و دانشگاه می‌داند. گلایه او از محیط‌های رسمی آموزشی مانند مدرسه و دانشگاه بیش از آن است که خود را وام‌دار و مرهون آن‌ها بداند.

به هر روی، آموزش در خانه به والدین مجال می‌دهد هم با تجربه‌های منفی کودکی خود در مدرسه و خانواده کنار بیایند و هم به‌نحوی با کودکانشان رفتار کنند که دوست داشتند در دوره کودکی با خودشان رفتار شود. همچنین، آموزش در خانه موجب می‌شود که کودک در آغوش خانواده قرار گیرد و تعامل بیشتری با خانواده داشته باشد. به‌دلیل اینکه علی‌الاصول آموزش در خانه رویکردی است که در آن یکی از والدین یا هر دوی آن‌ها به میزان بیشتری درگیر آموزش کودکان خود می‌شوند، ملزم به ارتباط بیشتری با کودکان خود خواهند بود و این خود موجب تعامل بیشتر کودکان و والدین با یکدیگر و تقویت انسجام خانوادگی و محبت بیشتر بین والدین و فرزندان آن‌ها می‌شود.

اری (۲۰۰۳) معتقد است در برخی از موارد پس از آموزش در خانه، علاقه اندک والدین یا یکی از آن‌ها به کودک به محبت تبدیل شده است. بسیاری از خانواده‌ها پیوند میان اعضای خانواده را پیمادی غیر منتظره می‌دانند که در عمل واقع شده و انگیزه اصلی آن‌ها در انتخاب خانه برای آموزش نبوده است.

البته تأثیرات آموزش در خانه به موارد پیش گفته منحصر نیست. اویرام و نومن (۲۰۰۳) معتقدند که رویکرد آموزش در خانه موجب انقلاب پارادایمی در خانواده می‌شود و سبک تازه‌ای در زندگی خانواده ایجاد می‌کند که بر همه ابعاد آن تأثیر می‌گذارد. این تغییر سبک را می‌توان در دو مفهوم محوری بیان کرد: مفهوم بیداری و مسئولیت‌پذیری و مفهوم انعطاف و آسان‌گیری.

بیداری و مسئولیت‌پذیری

روند کار نشان می‌دهد که خانواده‌هایی که رویکرد آموزش در خانه را برای تربیت فرزندانشان برمی‌گزینند، تصمیم‌گیری‌هایشان درباره فرایند اجتماعی شدن فرزندانشان توأم با مسئولیت‌پذیری بیشتر و انتخاب آگاهانه است. تا پیش از این، خانواده بسیاری از امور را به فرایند اجتماعی شدن که به‌طور متعارف در مدرسه انجام می‌شد، واگذار کرده بود، ولی پس از تغییر رویکرد، بسیاری از امور در معرض تردید قرار می‌گیرند و انتخاب‌ها هوشمندانه می‌شوند و در نحوه کار، گذران اوقات، درمان، بهداشت و مانند این‌ها تغییرات اساسی به‌وجود می‌آید. حتی در سطحی بالاتر، تصور کلی خانواده درباره زندگی، انتظارات از زندگی و نحوه تحقق این انتظارات تغییر می‌کند. به عبارت دیگر، تغییر در نوع آموزش خانواده به نوعی فلسفه زندگی را نیز متحول می‌سازد.

تا پیش از انتخاب رویکرد آموزش در خانه، میزان انتخاب خانواده‌ها محدود است و راهی را که بسیاری رفته‌اند، می‌روند. ولی پس از این انتخاب، انتخاب‌های دیگری مطرح می‌شوند و باید هرچیزی را بررسی و بازبینی کنند. تعارضاتی که مستلزم انتخاب است، فزونی می‌یابد. در بسیاری از امور باید به کسب

والدین باید خودشان مسئولیت را بپذیرند. شکست و پیروزی مال خود آن‌هاست. البته مسئولیت‌پذیری بیشتر مستلزم کسب دانش بیشتر و تصمیم‌گیری‌های هوشمندانه‌تر است



۶

شماره ۶ / دوره نهم / اسفندماه ۱۳۹۱





به ازدیاد درگیری والدین در تربیت فرزندان است. در سطحی از درگیری، والدین صبح کودک را به مدرسه می‌آورند و تحویل می‌دهند و عصر هم تحویل می‌گیرند یا آنکه خود کودک به مدرسه می‌رود و برمی‌گردد. به تعبیری، مدرسه پارکینگ کودکان است و والدین از بابت بسیاری امور فرزندان، خاطر خود را آسوده کرده‌اند. در طرف دیگر طیف، خانواده همه مسئولیت را خودش پذیرفته و به تمامی با انتخاب رویکرد آموزش در خانه درگیر مسائل فرزند خود است.

سطح اول سطح انتقال است؛ انتقال کودک از خانه به مدرسه و برعکس. البته در این سطح، انواع درگیری‌ها را هم داریم: شرکت در انجمن اولیا و مربیان، همراهی با معلمان در اردوها، ارائه سخنرانی، تدریس برخی دروس و مانند این‌ها. نمونه مدارس هیئت امنایی در ایران شاید سطحی دیگر از درگیری والدین را نشان دهد. به هر روی، درواقع با رشد آموزش در خانه به تدریج وظایف مدرسه یا بهتر است بگوییم دولت‌ها به خانواده منتقل می‌شود. این، انتخابی است که والدین می‌کنند و به این ترتیب، عملاً حوزه نفوذ دولت‌ها کاهش می‌یابد. دولت‌ها هم به مانند آغاز دوره مدرن و پیش از آن، اقتدار لازم را برای تحمیل اراده خود بر مردم ندارند. درواقع در اینجا بحث آزادی فردی و حدود اختیار دولت‌ها برای ایجاد محدودیت در انتخاب شهروندان نیز مطرح می‌شود.

پی‌نوشت

1. Homeschooling
2. Van Galen
3. Knowles Marlow & Muchmore
4. Schooling
5. Education
6. Raymond Moore
7. John Holt
8. Neuman & Aviram

منابع

۱. آذرنک، عبدالحسین؛ استادان و نالاستادانم. جهان کتاب. تهران. ۱۳۹۰.
۲. شفیع کدکنی، محمدرضا؛ گفت‌وگو با دکتر محمدرضا شفیع کدکنی، گاهنامه ویژه شعر نو، چاپ خارج، شماره ۱. ص ۳۲. ۱۹۹۴.
۳. علی‌نژاد، سیروس؛ گفت‌وگو با مترجمان. انتشارات آگاه. تهران. ۱۳۸۸.
4. Arai, A. Bruce (2000). Reasons for Homeschooling in Canada, Canadian Journal of Education 25 (3),
5. Knowles, J. G., Marlow, S. E., & Muchmore, J. A. (1992). From pedagogy to ideology: Origins and phases of home education in the United States, 1970- 1990. American Journal of Education, 100 (2), 195-235.
6. Neuman, A & Aviram, A. (2003) 'Homeschooling as a Fundamental Change in Lifestyle'. Evaluation and Research in Education Vol. 17, No. 2 & 3, pp.

دانش و اطلاعات بپردازند و در بسیاری از امور باید مخاطره کنند. دیگر اثری از سرزنش معلم، هم‌کلاسی‌ها و دوستان نیست و والدین باید خودشان مسئولیت را بپذیرند. شکست و پیروزی مال خود آن‌هاست. البته مسئولیت‌پذیری بیشتر مستلزم کسب دانش بیشتر و تصمیم‌گیری‌های هوشمندانه‌تر است.

مدرسه دارای نظام ساختارمندی است که زمان در نحوه مدیریت آن نقش مهمی ایفا می‌کند. والدین می‌توانند شرایط ساختارمند کاری خود را با شرایط مدرسه تطبیق دهند. به بیان دیگر، در ساختار مدیریت مدرسه و شرایط شغلی والدین، زمان عنصر مشترک است. ولی آموزش در خانه این ساختار زمانمند را ندارد. درواقع، شرایط آموزش در خانه به گونه‌ای است که خانواده‌ها به ناگزیر از شرایط ساختارمند شغلی جدا می‌شوند؛ شرایطی که در آن، محیط کار و زمان انجام وظایف شغلی، براساس اراده دیگران طراحی شده است. حال آنکه آموزش در خانه به گونه‌ای است که زمان‌بندی کار والدین به حسب تصمیم خودشان مشخص می‌شود. حتی مکان کار نیز تغییر می‌کند و کار بیشتر در خانه انجام می‌گیرد.

آموزش در خانه فرایندی انعطاف‌پذیر و آسان‌گیر

در این رویکرد، به لحاظ نظری این تصور کمابیش مستقر می‌شود که خواه و ناخواه برخی از امور به‌طور طبیعی و بدون تعجیل انجام می‌شوند و لزومی به طراحی دقیق و برنامه‌ریزی شده نیست. بین جریان زندگی و آموزش فرقی دیده نمی‌شود و هردو امری واحد تلقی می‌شوند.

در جریان زندگی واقعی نیز همه چیز را به‌طور قطعی نمی‌توان پیش‌بینی و برنامه‌ریزی کرد. بسیاری از امور به‌صورت طبیعی و خارج از کنترل ما اتفاق می‌افتند. در نتیجه، نمی‌توان هدف بلندمدتی را برای آینده تعیین کرد. نمی‌توان بر این اساس برنامه آموزش بلندمدت در ذهن داشت. باید مهارت‌های کوتاه‌مدت را یاد گرفت؛ چرا که نمی‌دانیم در آینده چه چیزی لازم است یاد بگیریم. لذا در مقابل مسائل باید کاملاً منعطف باشیم.

در آموزش، هر درسی را نباید طراحی کرد. بسیاری از امور به‌طور طبیعی یاد گرفته می‌شوند؛ مثل موقعی که کودک با والدین خود به سفر می‌رود و درباره فاصله شهرها کنجکاو می‌شود. در این حالت می‌توانیم به او نقشه‌خوانی بیاموزیم؛ به‌جای اینکه این آموزش را در زمان مشخص و در درس معینی به او بدهیم. باید با جریان طبیعی زندگی حرکت کرد و محصولی طبیعی را در جریانی طبیعی به فرد ارائه کرد.

جمع‌بندی

آموزش در خانه به جز تغییر سبک زندگی، شاخص سطح رو

